

گپی با یکی از کارگران عسلویه

اینجوری تو عسلویه گیر کردیم



از خودت بگو؟

یک کارگرم که سال‌ها در شرکت‌های پیمانکاری در نقاط مختلف ایران کار کرده‌ام و چند سالی است که در منطقه عسلویه مشغول بکار هستم.

ما را با عسلویه آشنا می‌کنی؟

عسلویه قبلاً یک روستا بود و الان فکر کنم مرکز بخش است. عسلویه پائین بوشهر قرار دارد. حدود سی ساعتی با ماشین تا تهران اگر یک ضرب رانندگی کنی، فاصله دارد. بعضی‌ها می‌گویند اسمش را به خاطر اینکه سابقاً اینجا محل کندو عسل بود عسلویه گذاشتند برخی دیگر هم می‌گویند به خاطر یک گیاهی به نام «اسل» به این نام خوانده می‌شود. عسلویه حدود ۱۱ هزار نفری جمعیت دارد. ماهیگیری و دامداری و کشاورزی و قاچاق کالا از کشورهای خلیج کار بومی‌ها بوده و بعضی‌های شان زندگی عشایری هم داشته و بیلاق و قشلاق می‌کنند. اما این چند سال چهره عسلویه عوض شد. یک خیابان دارد که پر از مغازه فروش اجناس است. ولی سرگردنه است و روی هر چیزی انگشت بگذاری چند برابر تهران

قیمت دارد.

آلودگی هوا در عسلویه وحشتناک است. می‌گویند آلودگی مثل یک نیروگاه اتمی است. به خاطر آلودگی گازی زندگی همه مردم در خطر است. ممکنست هزار تا مرض بگیرند.

امکانات را هم که می‌بینید. مردم نه آب آشامیدنی سالم، نه امکانات درمانی و حتی از گاز لوله‌کشی محرومند. در صورتی که همین الان دارند بغل دستش حدود ۷۰ کیلومتر لوله‌کشی می‌کنند که به شبکه سراسری وصل شود تا افت گاز تهران جبران شود و آقایون بتوانند توی شمیران هم گاز داشته باشند.

یک روز کاری؟

تزدیک‌های ساعت پنج صبح آژیر کمپ به صدا در می‌آید. ژنراتورهای برق هم به فاصله کوتاهی خاموش می‌شوند. خاموشی ژنراتور یعنی اینکه بیدار باش اجباری. چون که هوا آنقدر گرم است که بیشتر از چند دقیقه در اتاق‌ها نمی‌توانی بمانی. مریض باشی یا نباشی باید پاشی و از اتاق بیرون بری. تقریباً یک ساعت فقط داریم که

آماده شویم. ما حتی فرصت نمی‌کنیم با خیال راحت ... فرصت آنقدر کم است که کارگران مجبورند تو دسته‌های چند نفری با هم صبحانه بخورند. صبحانه هم یک تیکه کره ۲۵ گرمی و همانقدر پنیر با یک تکه نان ماشینی لواش که ما بهش می‌گوئیم نون فتوکیچی چون اصلاً قوت ندارد. تقریباً هیچ کسی سیر نمی‌شود. مگر اینکه یکی که تازه از مرخصی برگشته باشد یا گذارش به یک آبادی افتاده باشد مقدار نون بیشتری با خودش آورده باشد که معمولاً زود تمام می‌شود.

به هر پنج شش کارگر یک کولمن آب یخ می‌دهند که باید تا شب با آن سر کنند. مثلاً آب تصفیه شده دریاست اما شور و تلخ است. آب برای ما خیلی مهم است. آنقدر که اگر کسی تو راه گیر بیفتد معمولاً کسی به کسی آب نمی‌دهد. مگر اینکه خیلی با معرفت باشد. بعد از صبحانه یکسری که «موتورمن» هستند در کمپ می‌مانند. کارمندان و مهندسه‌ها هم می‌روند تو بخش اداری زیر کولر. اکثر کارگران پشت وانتها سوار می‌شوند و می‌روند تو خط لوله.

ساعت شش و ده دقیقه صبح کار شروع می‌شود. تا ساعت ۱۲ ظهر کار یکسره ادامه دارد. کار زیر اون گرما، وحشتناک است ساعت دوازده یک ماشین از طرف شرکت می‌آید و نهار می‌آورد. توی ظرف‌های یکبار مصرف. مقداری برنج با مقداری خورشت به هم ماسیده به ما می‌دهند. اگر محبت کارفرما گل کند یک نوشابه یک و نیم لیتری هم برای هر شش نفر می‌فرستد.

معمولاً از ساعت ۱۲ تا ساعت ۳ بعدازظهر کسی کار نمی‌کند. البته به انصاف شرکت و یا سرپرست و یا فوریت کار هم بستگی دارد چون که بعضی وقت‌ها استراحت تا دو بعدازظهر است. کارگران همان جا زیر سایه ماشین آلات دراز می‌کشند. بعد از استراحت بستگی به زمستان و تابستان دارد تا شش تا هفت یا هشت شب کار می‌کنیم. ۱۰ ساعت کار در روز روی شاخش است ولی شده که تا ۱۲ ساعت حتی ۱۵ ساعت هم کار کنیم. البته شب کاری هم هست چون که بعضی کارها مثل بتن‌ریزی را تو گرمای روز نمی‌شود انجام داد. وقتی کارفرما می‌گوید کاری باید امروز و فردا تمام شود دیگر ساعت کاری مطرح نیست. این موقعها بعضی از کارگران بیست و چهار ساعت یکسره کار می‌کنند.

معمولاً قبل از تاریک شدن با ماشین به کمپ بر می‌گردیم. موقع برگشتن دیگه کسی کسی را نمی‌شناسد چونکه یکسره خاک و خل روی ما نشست است. قیافه مان با آن چفیه‌ها می‌شود عین لورنس عربستان که از توفان شن برگشته. آنقدر خسته و کوفته هستیم که کسی حال حمام گرفتن هم ندارد. بگذریم که چند تا دوش بدون در و پیکر با آب یکسره شور به عنوان حمام گذاشتند